

# زنگنه

سال اول ● شهریور و مهرماه ۷۱ ● بها ۵۰ تومان

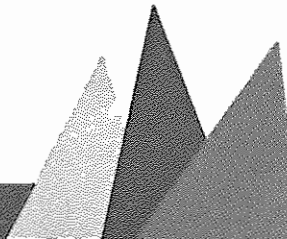
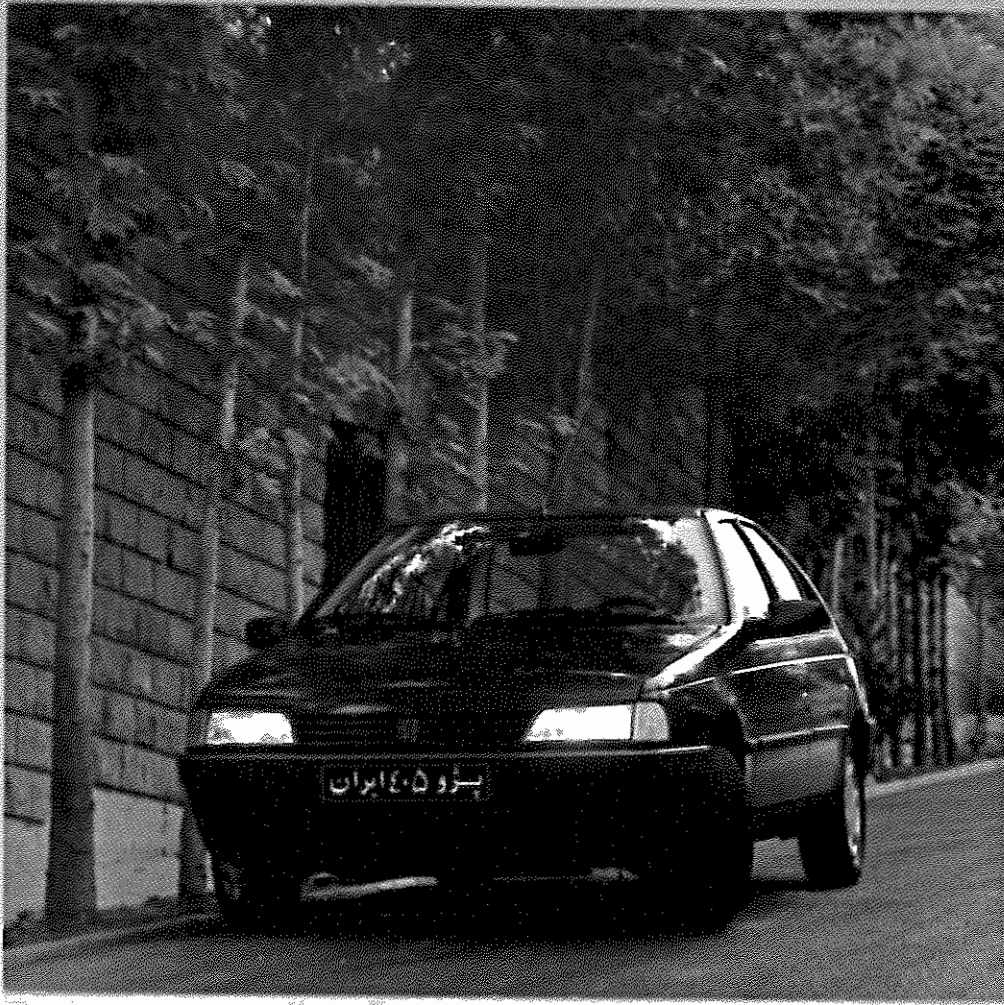


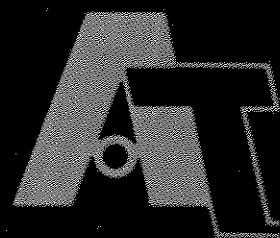
زنگنه





غرفه ایران خودرو  
هجد همين نمايشگاه بين المللى تهران  
۱۰ تا ۲۰ مهر ۱۳۷۱





آریاتور

ARYA TOUR

نامی آشنا در صنعت توریسم و جهانگردی



نشانی: خیابان صادقات البی، ویلا ۱، شماره ۱۰۵، تلفن: ۰۲۱۲۷۶۲۳۰۸۳۱۷۸۵، ۰۲۱۲۷۶۲۳۰۸۳۱۷۸۵، ۰۲۱۲۷۶۲۳۰۸۳۱۷۸۵، ۰۲۱۲۷۶۲۳۰۸۳۱۷۸۵

برنامه سینما عصر جدید

تلفن رزرو ۶۵۲۵۵۰



کارگردان  
**جان بری**

نازیگران  
سام وائرسون  
آکساندر پوتاپوف

**اسپر زمین**

رنگی محصول آمریکا ۱۹۹۱

# زنان

سال اول - شماره ۷ - شهریور و مهرماه ۷۱

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

اندیشه	۲	از دست و زبان که برآید؟: اوژنیا پرایس، ترجمه زهره زاهدی	صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول: شهلا شرکت طراح گرافیک: کورش پارسا نژاد طرح‌های این شماره: باسم الرسام لیتوگرافی: نیما چاپ متن: سازمان ۱۲۸
گزارش و	۶	نگارش شرح حال زنان: محمدعلی مهدوی راد	
	۸	دختر بچه‌های بدبخت‌گون! شانتی گوش، ترجمه الهام صادقی	
	۱۲	این بزرگترهای آتش افروز: گزارش یونسف، ترجمه زهرا کمالی	
	۱۴	خبر	
در خانه	۱۸	چگونه اصول را بیابیم؟: مهندس فرشته بهار	روی جلد: اثر لیلی شرکت
	۲۱	نقشی زیبا بر سفره:	
	۲۳	نوشتیدنیها: سرد، گرم: ترجمه حورا اخلاقی	
حقوق	۲۵	داوری زن در اختلافات خانوادگی: مینا یادگار آزادی	
ادبیات	۳۰	گلبرگهای پلاسیده: رویا شاپوریان	
	۳۹	همیشگی همیشه‌ها: غلامرضا خاکی	
	۶۰	یک تکه یاقوت شیشه‌ای: نیدین گوردیمر، ترجمه مزده دقیقی	
	۵۵	شعر: ترجمه زهره زاهدی	
	۳۳	جدول:	
هنر	۴۲	نمایشگاه آثار سفالگران در موزه هنرهای معاصر	
علم	۳۴	خبرهای نکان‌دهنده در باره ماموگرافی، ماریلین کنگن، ترجمه مهشید ابوالفتحی	
	۴۵	چرا ورزش نمی‌کنید؟! کیانوش شریفی آذر	
	۵۰	خانواده از عصر شکار تا دنیای فراصنعتی: احمد فرید	
	۵۶	به اندوه مجال دهید تا بگذرد: آن کیبیر استرن، ترجمه نزهت صباح‌نژاد	صندوق پستی: ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ تلفن: ۸۳۶۴۹۸

License Holder & Editorial Director:  
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language journal published monthly. Each issue contains articles and reports related to the women's problems.

زنان در زمینه فعالیت‌های فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.



ناشکری در چهره‌های قلب انسان را می‌بندد. قلبهای شاکر همیشه باز و پذیرا هستند، دل‌هایی هستند که نور الهی به آنها می‌تابد. حتی خداوند هم نمی‌تواند رحمت خود را به دل‌های بسته برساند. در کتابهای آسمانی آمده است که باید به خاطر همه چیز خدا را شکر کنیم. اما آیا ممکن است؟ آیا برای ما امکان دارد که به خاطر دلی که شکسته، شکر کنیم؟ به خاطر مرگ عزیزی سیاسگزار باشیم؟، برای به دست آوردن فرصتی که بتوانیم سپر بلا شویم، شاکر باشیم؟

هرگاه به ناشکری افراد فکر می‌کنم، همیشه آن واقعه دل‌آزار به یاد می‌آید. چند سال پیش، در منزل خانمی که مسئول کلیسای محل سخنرانی من بود، مهمان بودم. آن زن عمیقاً دچار مشکل بود. همان لحظه که در فرودگاه دیدمش، متوجه این موضوع شدم. پس از چند ساعت اقامت در خانه او، علت حداقل بخشی از حالت‌های بسیار عصبی‌اش را دریافتم: رابطه میان او و شوهرش.

هر دو سعی می‌کردند به من خوش بگذرد و نسبت به من بسیار متواضع بودند، اما آرامش خانه زیبای روستایشان دایماً با

اعتراضها و اصطکاک‌هایشان به هم می‌ریخت. سه کودک خردسالشان اغلب غیرقابل کنترل بودند. تازه در اطاقم مستقر شده و مشغول مطالعه بودم که شنیدم کسی از در جلویی ساختمان وارد شد. زنی دیگر بود. سعی کردم مکالمات پرتنش آنها را نشنیده بگیرم، اما کار به جایی رسید که دیگر نشنیدنش امکان‌پذیر نبود. «اوژنیا پرایس مهمان من است و اجازه نمی‌دهم تا وقتی اینجاست در دسر درست کنی.» میزبان من بی‌آن که حواسش باشد که صدایش را پایین بیاورد، با کلماتی سریع و محکم با زن دیگر گفتگو می‌کرد.

مکالمه خشمناک میان آن دو ناگهان متوقف شد و صدای قدم‌های سریع زنی را شنیدم که از مقابل اطاقم عبور کرد. در دیگری در راهروی پائین با شدت باز و بسته شد و دیگر جز سروصدای کارکردن میزبانم در آشپزخانه صدایی شنیده نمی‌شد. زن دیگر هر کس که بود، کمکی به او نکرد. نیازی به گفتن نیست که احساس ناخوشایندی به من دست داد. پیش از سخنرانی صبح فردا، برنامه دیگری نداشتم و لذا همان لحظه تصمیم گرفتم، در صورت امکان تمام شب را در اطاقم بگذرانم. شام در فضایی سنگین و شکنجه‌آور

صرف می‌شد. خوشبختانه بچه‌ها را برای صرف شام به خانه همسایه فرستاده بودند. به این ترتیب محیط آرام‌تر بود اما خلدنگ کلمات آزاردهنده از جانب زن به شوهر، مادر زن به داماد، شوهر به زن، مادر به دختر، و دختر به مادر، پرتاب می‌شد. بله، زنی که پیش از شام صدای گفتگوش را با میزبان خانه شنیده بودم، مادرش بود که برای دیداری چندروزه به خانه‌شان آمده بود.

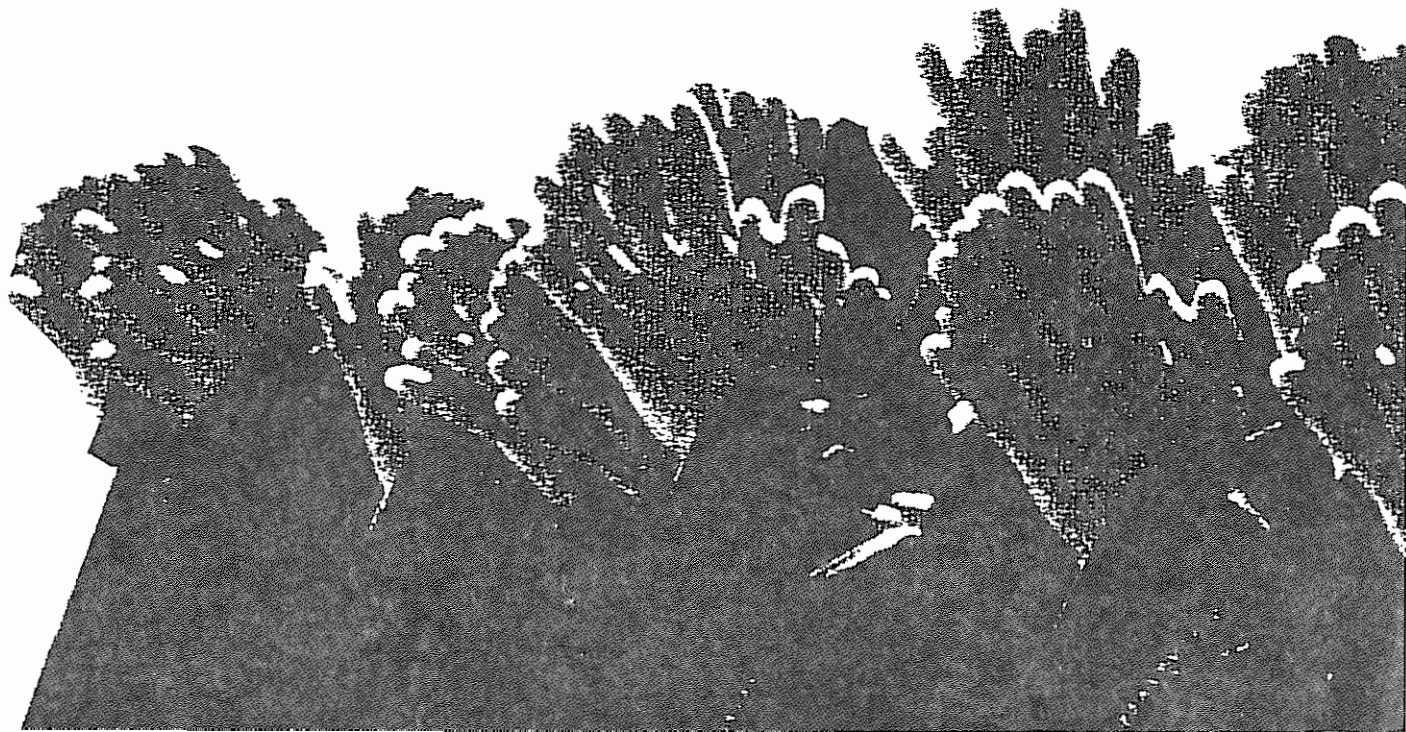
آنها با تسمه‌های ساختگی به من احترام می‌گذاشتند در حالی که همچنان مشغول پرتاب خلدنگها به سوی یکدیگر بودند. گویی می‌خواستند بگویند: «ما با هم شوخی می‌کنیم.» اما شوخی نمی‌کردند.

بعد از شام به آشپزخانه رفتم و خواستم در شستن ظرفها به میزبانم کمک کنم. خلق او هم به اندازه آن دو نفر دیگر، تنگ بود. اما به هر طریق مرا متأثر می‌کرد. البته پیشنهاد و کمک مرا با سردی رد کرد.

«ممکن نیست بگذارم شما کار کنید، به هر حال من برای همین اینجا هستم... ظرفشویی!»

چند لحظه همان جا ایستادم و به او لبخند زدم.

«همین است که می‌گویم. در اینجا من به درد کار دیگری نمی‌خورم!» سپس کوشید



# از دست و زبان که برآید؟

اوژنیا پرایس  
ترجمه زهره زاهدی

ریخت. مادر اکنون داد می‌زد و کنترلش را از دست داده بود. فوران خشم غریبی بود. «هیچ کس مرا نمی‌خواهد و قدم را نمی‌داند. آیا این مزد مادری است که همه زندگیش را فدا کرده تا دخترش بتواند همه چیز داشته باشد؟ من فقط به درد این می‌خورم که سپر بلای این دو نفر باشم.»

خطاب به من حرف می‌زد و چهره سرخ شده‌اش از اشک خیس شده بود «فقط سپر بلای این دو نفرم. وقتی اینجا نیستم، دعوای این دو نفر، آن هم جلوی بچه‌ها، به قدر کافی زشت است، آیا نباید وقتی من اینجا می‌آیم، در مقابل من مثل دو نفر انسان متمدن رفتار کنند؟ من نمی‌فهمم، واقعاً نمی‌فهمم!»

زن مستر در حالی که از شدت دلسوزی بر خود مچاله شده بود از آشپزخانه بیرون دوید و صدای پایش از پله‌های زیرزمین شنیده شد. گریه‌های عصیانش تا مدتها پس از به هم خوردن در جلوی ساختمان پشت سر شوهر در مانده، همچنان ادامه داشت. شوهر راهی جز بیرون رفتن از خانه به نظرش نرسیده بود. من هم دلم می‌خواست آنجا را ترک کنم، اما جایی نداشتم که بروم. قرار بود فردای آن روز در باره «شکر» صحبت کنم. واضح است که مادر برای شنیدن سخنرانیم نیامد. او خود را به مریضی زده بود. اما خوشبختانه

خوب تربیت نکرده‌ام، اینکه ما نباید به این شهر کوچک و دورافتاده بچسبیم، و... و... و، به تنگ آمده‌ام. خسته شده‌ام از بس شنیدم که او چقدر از خود گذشتگی به خرج می‌دهد که وقت باارزشش را تلف می‌کند تا به این شهر روستایی بیاید و در نگهداری از بچه‌ها به من کمک کند و تازه می‌گوید که ما هم او را نمی‌خواهیم! دلم می‌خواهد وقتی می‌آید از دیدنش خوشحال بشوم، اما چه طور ممکن است. من و شوهرم به قدر کافی با هم مشکل داریم و نیازی نیست که او هم بیاید و به مشکلاتمان دامن بزند.»

«که اینطور!»

هر دو به پشت سر نگاه کردیم و خشمگین، یکه خوردیم. مادر در آستانه در ایستاده بود.

«این همه راه از لوس آنجلس می‌کویم و به این شهر خراب‌شده می‌آیم، این هم مزد دستم! خانم پرایس شما حرفهای او را شنیدید، حرفهای مرا هم بشنوید. در تمام سالهایی که به اینجا آمده‌ام حتی یک بار کسی سعی نکرده است اسباب آسایش مرا فراهم کند. حتی دلشان نمی‌خواهد که بیایم، مرا نمی‌خواهند، می‌فهمید؟ در خانه تنها دخترم، مرا نمی‌خواهند.» صدایش دم به دم بلندتر می‌شد. میزبانم پشت به ما کرد و اشک

تبسم کند: «خواهش می‌کنم به اطاق پذیرایی بروید و با مادر و شوهرم صحبت کنید. با دلسوزی به او گفتم: «اگر نازاحت نمی‌شوید، من آمده‌ام تا کنار شما باشم.» چیزی نمانده بود که اشکهایش سرازیر شود «واقعاً؟»

«بله، واقعاً»

حوله‌ای به دستم داد و مشغول کار شدیم.

به حکم غریزه صدایم را پائین آوردم: «مادرتان به طور منظم به اینجا می‌آید؟» نگاهم کرد، انگار خلاص شده بود: «زیادی منظم! سالی یک بار. ولی این دفعه اضافه بر برنامه است. شوهرم فردا به مأموریت اداری می‌رود، و او آمده تا در نگهداری از بچه‌ها کمک کند.» لبخندی اجباری زد و آن‌گاه دست از شستن ظرفها کشید، به طرفم خم شد و به نجوا گفت: «امیدوارم ما را ببخشید. ما سر میز شام رفتار بسیار ناخوشایندی داشتیم. ما همیشه همین طور هستیم. وقتی مادرم اینجا نیست، به قدر کافی همه چیز بد هست، وقتی که می‌آید دیگر بداندردتر می‌شود. من مادرم را دوست دارم - این طور گمان می‌کنم - اما دیگر از شنیدن اینکه بهتر بود زن یک نفر دیگر می‌شدم، جانم به لبم رسیده است. از شنیدن اینکه بچه‌ها را

اگر خدا آن قدر نسبت به ما کریم است که ما را در نعمتها غرق کرده، پس شاید در بیان وضعیتی که ما را قابل ترحم می‌نمایاند، مبالغه می‌کنیم!؟

دل ناشکر، کور است، تا شاکر نشود، نعمتها را نخواهد دید.

میزبانم آمد و کم‌کم مسئله را درک کرد. مادر هم اگر آن قدر سرسختی به خرج نمی‌داد، می‌توانست حتی در آن سن و پس از یک عمر احساس بدبختی، درک کند.

او هم می‌توانست مانند دخترش، و مانند من و شما، اگر می‌خواست درک کند که دلسوزی بر خود، احساس گم‌گشتگی، حقارت، خلقی تنگی، و حتی بی‌تفاوتی نتایج مستقیم ناشکری هستند.

اگر از اینکه می‌تواند سپر بلای این دو نفر باشد شاکر بود، به قضیه طور دیگری نگاه می‌کرد.

ناشکری در چپه‌های قلب انسان را می‌بندد. قلبهای شاکر همیشه باز و پذیرا هستند، دل‌هایی هستند که نور الهی به آنها می‌تابد. حتی خداوند هم نمی‌تواند رحمت خود را به دل‌های بسته برساند. در کتابهای آسمانی آمده است که باید به خاطر همه چیز خدا را شکر کنیم. اما آیا ممکن است؟ آیا برای ما امکان دارد که به خاطر دلی که شکسته، شکر کنیم؟ به خاطر مرگ عزیزی سپاسگزار باشیم؟ برای به دست آوردن فرصتی که بتوانیم سپر بلا شویم، شاکر باشیم؟ اگر طرز برخورد شاکرانه را در خود پرورده باشیم، بله، امکان دارد. اگر در مقابل سفره رنگین خوراکیها بنشینیم و تنها زبانی بگوئیم شکر، خیر. اگر صرفاً به امکان مذهبی برویم ولی هرگز حتی پنج دقیقه را به راز و نیاز در خلوت با او، اختصاص نداده باشیم، خیر.

اگر پول زیادی صرف امور خیریه بکنیم، چرا که کار خوبی است و تازه جبران هم خواهد شد!، اما حاضر نباشیم به شکرانه این

همه نعمتی که داریم، با خوشرویی و مهربانی خود را وقف تسلی نیازمندی کنیم، خیر. توقع این که ناگهان بتوانیم از محسنات دل‌های شاکر سود ببریم، کاملاً غیرمعقول است. ما نیازمند آن هستیم که شاکر بودن را خود‌جا بیندازیم و در آن صورت همه چیز می‌تواند دگرگون شود. هرگز به ذهنم خطور نکرده بود به خاطر آب گرم فراوانی که در خانه دارم خدا را شکر کنم، تا اینکه یک روز مخزن سوختم از کار افتاد. اکنون هر روز که حمام می‌کنم، احساس تازگی بیشتری دارم، چون عادت شکر به خاطر آب گرم را در خود جا انداخته‌ام. سعی نمی‌کنم جمله درستی بسازم و بگویم: «خدایا به خاطر آب گرمی که به من دادی از تو سپاسگزارم»، آب گرم خودش به یادم می‌آورد که: «شکر»

اگر نسبت به مقوله «توجه به او» علاقه‌مند نبودم، این تغییر در من به وجود نمی‌آمد. خود شما، تا چه حد توجه دارید؟ آیا در حال فکر کردن به دهها مطلب مختلف، حمام می‌کنید؟ آیا هنگام آماده‌کردن صبحانه برای کودکانتان، فکرتان مشغول جلسه بعد از ظهر است؟ اگر به لحظه‌ای که می‌گذرد توجه نکنیم و نعمتهای کوچک نهفته در آن را نبینیم، نمی‌توانیم عادت شکرگزاری را در خود ایجاد کنیم. آخرین باری که به شوهرتان نگاه کردید و حقیقتاً متوجه حضور او شدید، کی بود؟ آخرین باری که توجه کردید او به شما تعلق دارد، دوستان دارد، و شما با هم هستید، کی بود؟

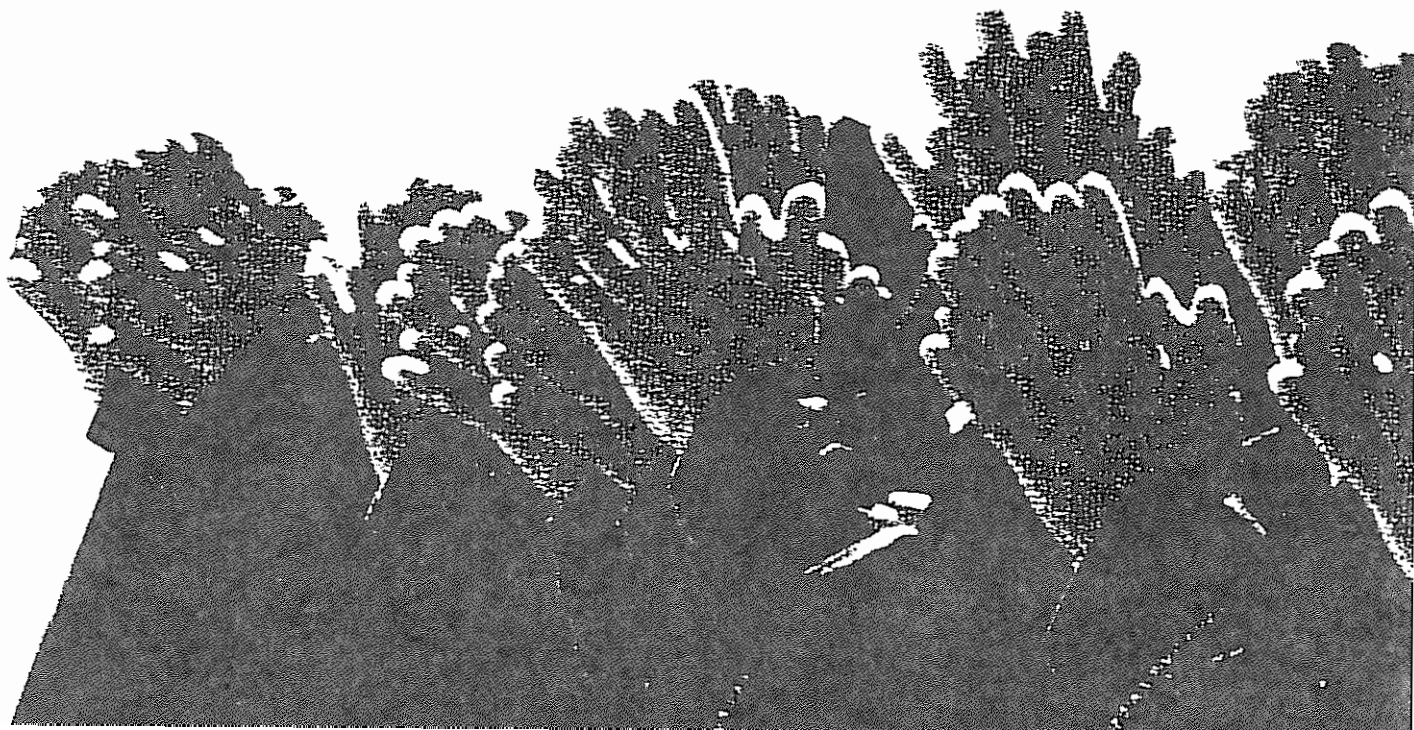
مادر حساسی که سخن خود را با شرح ماجرای او آغاز کردیم، در واقع تحت تأثیر

دلسوزی بر خود، در حال از هم‌پاشیدن بود. هر سه آنها به حال خودشان تأسّف می‌خورند. هر سه احساس حقارت می‌کردند. هیچ یک از آنها تصور نمی‌کرد که دیگری به او نیازمند است. هر چند مادر بیش از همه قیل و قال می‌کرد، اما هر سه دچار احساس خودکم‌بینی بودند. شروع شاکر بودن به درگاه خداوند به خاطر سلامتی، غذا و محبتی که به ما عطا کرده است، احساس حقارت ما را تخفیف خواهد داد. اگر او آن قدر نسبت به ما کریم است که این همه نعمت به ما داده است، پس شاید در بیان وضعیتی که ما را قابل ترحم می‌نمایاند، مبالغه می‌کنیم. دل ناشکر، کور است؛ تا شاکر نشود، نعمتها را نخواهد دید.

هنگام اجرای سرود در کلیسا، خانم کاترین فریر، یکی از زیباترین صداهای بم را در گروه گر داشت. خانم فریر در جوانی با ابتلا به سرطان درگذشت. از روی تخت بیمارستان به دوستی نوشته بود: «اینجا روی تختم نشسته‌ام و نعمتهایی را که به من ارزانی شده، می‌شمارم!»

آیا احساس تضعیف‌کننده گم‌گشتگی را می‌شود با شکرگزاری، از میان برد؟ البته که می‌شود. سال گذشته مادر خودم ثابت کرد که می‌شود.

پس از فوت پدرم، مادر، خانه بزرگ و قدیمی را که سالها همه با هم و با سعادت در آن زندگی کرده بودیم فروخت. پس از مشورت‌های لازم تصمیم گرفت با تمام پولی که در اختیار داشت خانه‌ای بزرگ و کلنگی بخرد و بعد با مشارکت یک شرکت خانه‌سازی، در زمین آن آپارتمانهای کوچکی





بسازد که در یکی از آنها زندگی کند و باقی را اجاره دهد. زمین از او، ساختمان از شرکت خانه‌سازی. او بسیار خوشحال بود و حتی به من گفت که لازم نیست نگران اسباب‌کشی او باشم، چون آن قدر از تصور آپارتمانهای جدید به هیجان آمده که از فروش خانه قدیمی ناراحت نیست. اما وقتی کار به مرحله عمل رسید، بازرس شهرداری به دلایل خاص منطقه‌ای به او اجازه ساخت آپارتمانهای جدید را نداد.

مادر، درمانده بود. خانه قدیمی فروخته شده بود. همه پول خود را صرف خرید این خانه بزرگ و کلنگی کرده بود. ما هم که بخش عمده پول خود را صرف بیماری درازمدت پدر کرده بودیم، پول زیادی نداشتیم که در اختیارش بگذاریم. و روز اسباب‌کشی به کابوسی مبدل شده بود. مادر به دام دلسوزی بر خود گرفتار شد. همه ثروت او صرف خرید خانه‌ای که عملاً به دردش نمی‌خورد و تنها چهار اطاق از ۱۲ اطاق آن قابل اجاره بود که تازه آن هم باید تعمیر و مرمت می‌شد. واضح است که به حال خودش تأسف می‌خورد. واضح است که احساس گم‌گشتگی می‌کرد. حتی از خرید خانه در مجموع، احساس گناه می‌کرد.

یک سال می‌گذرد و او هنوز در همان خانه کلنگی زندگی می‌کند. درآمدی که از اجاره آن چهار اطاق به دست می‌آورد، کفاف مخارج زندگی را نمی‌دهد. فروش خانه کار ساده‌ای نیست. چه کسی حاضر است به همان گرفتاری دچار شود؟ کریسمس سال گذشته شاهد بودم که مادرم خانه را با نور و دعا برای آن کسی که

سالروز تولدش بود، پر کرد. صبح روز ورودم به من گفت: «عزیزم بیا همه چراغها و شمعهای این خانه را روشن کنیم، او به دنیا آمده است، و ما برای برپایی جشن دلیل داریم!»

مشکل او حل نشده است، در شرف حل شدن هم نیست. ولی اضطراب، دلسوزی بر خود، و احساس گم‌گشتگی‌اش چه شد؟ اوایل، درست مثل این بود که پدر از نو مرده باشد. هرچند سعی می‌کرد مرا از گرفتاریهایش دور نگه دارد، من هم همه فشارها را احساس می‌کردم. چه اتفاقی افتاد؟ به خاطر آورد که باید شاکر بماند. باید آرام آرام شروع می‌کرد. اما به هر حال شروع کرد. این روزها قلبش مملو از سپاسگزاری است و بی‌تفاوتی ذاتی او نسبت به مشکلات دیگران، به توجه و دلسوزی مادرانه نسبت به رنج دیگران مبدل شده است. تا آن جا که به مشکلات زندگیش مربوط می‌شود هیچ چیز سرو سامان نگرفته است، این خود اوست که سروسامان گرفته است. مادر من هم مانند مادر داستان اول، برای خلق‌تنگی، به قدر کافی دلیل داشت. سایه‌های کم‌رنگ بدخلقی می‌آمد و می‌رفت. اما همچنان که شکرگزاری در وجودش تقویت می‌شد، خلق‌تنگی رنگ می‌باخت. این یک قانون روحی است. قانونی که می‌توان به آن اتکا کرد. اما قانون، تا زمانی که به کارش نبرده‌ایم، ارزشی نخواهد داشت.

از صمیم قلب اعتقاد دارم که اگر آن زن عصبی و بدبخت که از پله‌های زیرزمین خانه دخترش پائین دوید، می‌توانست دریچه‌های

دلش را با شکرگزاری، ولو برای یک نعمت کوچک باز کند، نجات می‌یافت.

ناشکری، تمامی شخصیت او را درهم پیچیده بود. مسلم است که احساس گم‌گشتگی، بی‌ارزشی و حقارت و بی‌تفاوتی از جانب دیگران می‌کرد. مسلم است که به حال خودش تأسف می‌خورد. در شرایط قابل ترحمی به سر می‌برد و با تمام نیرو به این شرایط قابل ترحم چسبیده بود.

هم‌اکنون که مشغول خواندن این صفحه هستید، قلبتان تا چه حد سپاسگزار است؟ اگر زندگیتان خوب است، اگر همه چیز به خوبی می‌گذرد و اگر سفره‌تان خالی نیست و با این حال شاکر نیستید باید احساس گناه کنید. لازم نیست وقتی را صرف شکرگزاری کنید. اگر جام زندگی به کامتان شیرین است، آن را از سرنیک‌بینی بنوشید و شاکر باشید. اگر جامتان نیمه‌خالی یا به کامتان تلخ است، باز هم آن را از سرنیک‌بینی بنوشید. نیک‌بینی همواره و در تمام شرایط قابل اجراست و برکت می‌آورد.

دلی که همیشه رو به سوی خدا باز است، دلی است که چه در تیره‌روزی و چه در سعادت شاکر است. خوشبختی یا بدبختی در آن اثر نمی‌گذارد. کلید استواری زندگی انسانها، در اینجا، در شرایط شکر مدام درونی نهفته است.

شکرگزاری، شاید شرایط کلی مشکل شما را تغییر ندهد، چنانچه مشکل مادر مرا هم تغییر نداد، اما خود او را متحول کرد. او اکنون با آرامش و وقار با مشکلاتش سر می‌کند. شما چطور؟

نعمتهای کوچک نهفته را در لحظه‌هایی که می‌گذرد ببینیم تا عادت شکرگزاری را در خود ایجاد کنیم، راستی آخرین باری که متوجه شوهرتان شدید و اینکه او دوستان دارد و در کنار هم هستید، کی بود؟

شکرگزاری شاید شرایط کلی مشکل شما را تغییر ندهد، اما شما را متحول می‌کند.

شرح حال نگاری از جمله دانشهای گرانقدر و کارآمد فرهنگ بشری است. ثبت و ضبط احوال و چگونگی زندگی انسانها، حوادث و فراز و نشیبهای حیات بشری سابقه‌ای دیرینه دارد و نقش آن در تربیت نسلها انکارناپذیر است. در فرهنگ اسلامی نیز نگارش شرح حال و وقایع زندگی ملتها، خاندانها، افراد و... از اولین آثار است که نوشته و تدوین شده است.

بررسی سیر تحول و تطور نگارش زندگینامه‌ها در محدوده این نوشته نیست و فرصتی فراخ و بحثی گسترده می‌طلبد، اما این نکته ضروری است که گویا کهنترین کتاب در این زمینه کتاب «تسمیه من شهد مع علی علیه السلام حروریه...»، نگاشته عیبدالله بن ابی‌رافع (م حدود ۸۰ ق) یار وفادار علی است.

با افزایش نگارش کتابها و تدوین آثار و بالندگی شیوه‌های نگارش در سده‌های اخیر، شرح حال‌نگاریها نیز تنوع فراوانی یافته است.

شرح حال زنان نامدار از همان آغاز مورد نظر نویسندگان این آثار بوده و به گونه‌های مختلفی ارائه شده است:

۱) برخی از نویسندگان، شرح حال زنان را در کنار گزارش زندگی مردان آورده‌اند، مانند ابن خلکان که کتابش «وفیات الاعیان» را بر اساس حرف نخست نام افراد تنظیم کرده و زندگینامه زنان را نیز با توجه به همین شیوه ذکر کرده است. شرح حال‌نگاریهای

متعددی بدین شیوه نگارش شده است.

۲) برخی از نویسندگان، شرح حال زنان را در بخشی جداگانه و غالباً در پایان آورده‌اند. دیرینه‌ترین کتاب از این نوع «الطبقات اللکبری»، ابن سعد زهری است. که یک جلد آن به شرح زندگی زنان صحابه اختصاص دارد.

۳) برخی دیگر شرح حال زنانی را که ویژگی مشترکی دارند، گرد آورده‌اند. این گونه نوشته‌ها نیز پیشینه‌ای کهن دارد، مانند:

«اشعار النساء»: محمدبن عمران مرزبانی که زندگینامه زنان شاعر، همراه با نمونه‌هایی از شعرهای آنان است، و کتاب «من روی من نساء آل ابی‌طالب»: ابوالحسن علی بن محمد حداد عسکری، معروف به ابن زیدویه، شرح زندگینامه زنانی از خاندان ابوطالب است که از ایشان حدیث نقل شده است. و «اخبار زینبیات» که زندگینامه کسانی است که نامشان زینب بوده است.

۴) و بالاخره نویسندگانی نیز بدون در نظر گرفتن طبقه خاصی، کتابهای ویژه شرح حال زنان نوشته‌اند. از جمله این کتابها، «الدر المنثور فی طبقات ربات‌المخدور» است به قلم زینب فواز، بانوی دانشمند و شرح حال‌نویس لبنانی تبار مصری است. اثر وی را باید از جمله معتبرترین کتابهای زندگینامه زنان در جهان اسلام شمرد. او کتاب را با شرح حال «آمنه بنت وهب» آغاز می‌کند و با زندگینامه «ولاده» دختر شاعر و ادیب مستکنی، خلیفه اموی اندلس، پایان می‌دهد. فواز در گزارش زندگینامه‌ها

از جهان اسلام فراتر می‌رود و شرح حال بسیاری از زنان نامدار اروپایی و... را نیز مطرح می‌کند.

در میان آثار فارسی از جمله کهنترین اثر ویژه زنان، باید از کتاب «جواهرالعجایب» نوشته سلطان محمد فخری‌بن محمد امیر امیری هروی یاد کرد که زندگینامه ۲۵ زن شاعر است، به ترتیب تاریخ زندگی آنان. «اخیرات حسان» محمد حسنخان اعتمادالسلطنه نیز که در سه جلد تدوین شده است و زندگینامه زنان نامدار مسلمان و غیرمسلمان از ایرانی، ترک، هندی و حبشی است که به ترتیب حروف الفبا از «آمنه بنت وهب» آغاز می‌شود و با «یهب الله الحبشیه» به فرجام می‌رسد.

کتاب پنج‌جلدی «ریاحین الشریعه» به قلم مرحوم ذبیح‌الله محلاتی نیز شرح حال زنان است. مؤلف در صفحه‌عنوانی نوشته است: «در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه».

کتاب وی در مجموع کتاب کم‌ارزش و غیرقابل استنادی است زیرا برخی در این کتاب یاد شده‌اند که شیعه نیستند و برخی علاوه بر این که عالم نیستند، به هیچ روی شایستگی یادکردن ندارند. آثار دیگر در این زمینه عبارتند از: «حدیقه عشرت» نوشته کاپر شادسندیلور، «دختر عصمت» نوشته حافظ عبدالله بلگرامی، «از رابعه تا پروین»، نوشته کشاورز صدر و...

بررسی کلی آثار منتشرشده در این زمینه نشان می‌دهد که شرح حال‌نگاری زندگی زنان که گاه بسیار برجسته و حساس نیز بوده

# نگارش شرح حال زنان

محمدعلی مهدوی راد

است - به گونه‌ای شایسته و بایسته انجام نشده است و مجموعه آثاری که به این مهم پرداخته، بسیار اندک است. از این روی انتخاب موضوع زنان برجسته شیعی برای تحقیق، از سوی دانشمند سختکوش «محمد حسون» و همسر فاضلش «ام شکور» ستودنی است. تهیه و تنظیم این اثر با پیشنهاد همسر «محمد حسون» شروع می‌شود و با همت و همکاری وی نیز ادامه می‌یابد. گستره زمانی پژوهش از آغاز تاریخ اسلام تا زمان حاضر است و از نظر محدوده اعتقادی تنها زنان دانشمند و چهره‌های برجسته شیعی را دربر می‌گیرد. مؤلفان ابتدا هرآنچه را در این زمینه در منابع موجود یافته‌اند، ثبت کرده‌اند و آنگاه اطلاعات و آگاهی‌های به دست آمده را با متون کهن و منابع دست اول تطبیق داده‌اند و از این رهگذر به نتایج گرانقدر دست یافته‌اند. از جمله این که بسیاری از تحریفها و ناراستیها را از شرح حال زنان دانشور شیعی زدودند و حقایق ارزشمندی را در تاریخ زنان شیعی عرضه کردند. مثلاً در «معجم رجال الحدیث»، ج ۲۳ ص ۱۸۲ شماره ۱۵۵۹۸ شخصی به نام، «امی الصیرفی» زن تلقی شده و شرح حالش در جلد ویژه بانوان آمده است. مؤلفان با دقت در مصادر دریافته‌اند که وی یکی از راویان مرد است، نه زن، یا نویسنده «ریاحین الشریعه» از شاعری به نام «فضیله» یاد می‌کند و او را می‌ستاید و برخی از اشعارش را می‌آورد و می‌نویسد:

«این زن شیعی بوده و در نزد سلاطین

اعتباری داشته و حمایت و وساطت هم مذهبان می‌کرده است.» (ج ۵ ص ۳۸) اما مؤلفان با دقت در «فوات الوفيات» - که مصدر مؤلف بوده است - دریافته‌اند که وی نه تنها شیعه نبوده، بلکه از منحرفان از اهل‌البیت و نامش، فضل بوده است و نه فضیله...

و یا در «اعلام النساء» کحاله آمده است: «ام علی دختر محمد بن مکی عاملی، شهید اول...» و روشن است که ام علی همسر شهید اول است و نه دختر وی، و شگفتا که مؤلف «اعیان النساء» نیز این مطلب را از کحاله نقل کرده و به اشتباه وی پی نبرده است. مواردی از این دست در این کتاب فراوان است، لازم به یادآوری است که یکی از ضعفهای روشن شرح حال‌نگاریها اعتماد به منابع پیشین و تکیه بر نقلها، بدون ارزیابی و نقد و بررسی است و بدین سبب لغزشها و اشتباهات فراوانی در نگارشها و آثار امروزی می‌توان یافت، یکی از ویژگیهای کتاب «اعلام النساء المؤمنات» آن است که مؤلفان به آنچه یافته‌اند، بسنده نکرده‌اند و با کاوش منابع و مصادر کهن و ارزیابی اخبار و گزارشها و نقد و بررسی آنها در پرتو آگاهیهای شرح حال‌نگاری، مطالب کتاب را عرضه و در نتیجه تا حد زیادی از این ضعف درمانده‌اند.

کتاب با مقدمه کوتاهی از ام علی مشکور، در چگونگی شروع و روند کار آغاز می‌شود و با مقدمه مفضل آقای حسین ادامه می‌یابد. وی در این مقدمه به تفصیل از

گزینش موضوع، دشواریهای پژوهش و شیوه زندگی و شخصیت زن در فرهنگها و امتهای پیشین اسلام و جایگاه او در فرهنگ اسلامی، مسئله حجاب و تعدد زوجات سخن گفته است. سپس گزارش شرح حالها را به ترتیب حروف الفبا و بر اساس مشهورترین عنوان آنها ثبت کرده است.

پایان‌بخش کتاب فهرست است: مانند فهرست نام کسانی که شرح حالشان آمده است، نام راویان از معصومان نام شاعران، ادیبان، فقیهان، نویسندگان، صاحبان اجازه روایت، زنانی که در صفین حضور داشته‌اند و نیز کسانی که در کربلا بودند و نام شهیدان.

مؤلفان، پرونده کتاب را بسته نمی‌دانند و اکنون در ادامه پژوهش خود، شرح حال گروهی دیگر از زنان دانشور شیعی را گرد آورده‌اند.

علی‌رغم این که «اعلام النساء المؤمنات» نیز عاری از خطا نیست و تکیه مؤلفان به منابع و مصادر عربی و کم‌اطلاعی آنها از مصادر فارسی و عالمان و شاعران ایران باعث شده است تا نام عده‌ای از دانشوران ایرانی از قلم بیفتد - که امید است در چاپهای بعد افزوده شود - اما باید این کتاب را اولین اثر دقیق، مستند و روشمند در باره زندگانی بانوان و دانشوران برجسته شیعی دانست که شایسته خواندن و تامل کردن است و سزااست که ناشر به کمک مترجمی کارآمد با نثری روان و جذاب، کتاب را به فارسی نیز منتشر کند.

